
سفینه شمس حاجی

شمس الدین محمد بن دولت‌شاه بن یوسف شیرازی
مقدمه، تصحیح و تحقیق: میلاد عظیمی



سرشناسه : شمس حاجی، محمد، قرن ۸ ق.
 عنوان و نام پدیدآور : سینه شمس حاجی، شمس‌الدین محمد بن
 دولتشاه بن یوسف شیرازی.
 مقدمه، تصحیح و تحقیق میلاد عظیمی.
 تهران: سخن، ۱۳۸۸.
 مشخصات نشر : ۶۸۹ ص.: نمونه.
 مشخصات ظاهری : ۲- ۲۳۸-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸ شابک
 وضعیت فهرست‌نویسی : نیا
 یادداشت : کتابخانه: ص. ۶۷۱-۶۸۹
 همچنین به صورت زیرنویس.
 یادداشت : نمایه.
 موضوع : شعر فارسی - مجموعه‌ها
 موضوع : شعر فارسی - قرن ۸ ق.
 شناسه افزوده : عظیمی، میلاد، ۱۳۵۷، -، مصحح
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۸ س۷۳ ش۸۶ / PIR ۲۰۳۲
 رده‌بندی دیویی : ۸۵۱/۰۰۸
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۲۲۰۳۵

انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۶۳۸۷۵

www.sokhanpub.com

e-mail: info@sokhanpub.com

سفینه شمس حاجی

شمس‌الدین محمد بن دولتشاه بن یوسف شیرازی

مقدمه، تصحیح و تحقیق: میلاد عظیمی

چاپ اول: ۱۳۹۰

لبنوگرافی: صدف

چاپ: گلرنگ یکتا

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۴۳۸-۲

مرکز پخش: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۲۲۴

تلفن: ۶۶۴۶۰۶۶۷

۱۹۵۰۰ تومان

گنجینه سفینه‌های کهن پارسی

من و سفینه حافظ که جز درین دریا

بضاعت سخن دُریشان نمی‌بینم

انتشارات سخن بر سر آن شده است تا شماری چند از سفینه‌ها، بیاضها و جنگ‌های شمری گناه که تاریخ ادبی زبان فارسی را بارآورد و گسترده می‌کند در مجموعه‌ای یکدست به چاپ برساند. نیت خیر مگردان که مبارک فالی است.

سفینه و بیاض دو کلمه عربی است و جنگ واژه‌ای چینی. بیاض در تداول عمومی بیشتر به کاغذ نانوشته یا دفترهای سفید گفته می‌شده. به همین مناسب است که میان قدما اصطلاح از سواد به بیاض بردن مصطلح می‌بوده و خواجه علی سیرجانی عارف قرن چهارم و پنجم تألیف گرانمند خود را «سواد و بیاض» نام نهاده است.

اینکه سفینه به این گونه دفترها گفته شده محتمل است کنایه‌ای باشد از کشتی نوح که ناچار هرگونه جنس و متاعی در در آن می‌بوده است. ضائب گفته است:

شکسته است درین جا هزار کشتی نوح محیط عشق چه جای سفینه غزل است

سفینه استعمال قدیم دارد، شاید از قرن پنجم به بعد. همچنان که ثعالبی و نسفی (مؤلف القند) و دیگران از جمله در منشآت ابن خالویه (المختارات؛ قرن هفتم) به کار آمده است و سوزنی سمرقندی در بیتی گفته است:

از قلم سوزنی به مدحت صاحب پنجه دیوان بیش باد و سفینه

یا عطار سروده است:

تو تا مشغول بیتی و سفینه از آن دریات نبود کم به سینه

این اصطلاح در لباب‌الالباب چند بار آمده است و شعرای جهانی ما - سمدی و حافظ - آن را در شعر خود به ظرافت و زیبایی و گویایی جای داده‌اند. مجدالدین تبریزی، جامع مجموعه بی‌مانندی که با نام «سفینه تبریز» نسخه‌برگردان شده است در یک جا ترکیب آن مجموعه جاودانی را «سفینه» شمرده و به همان مناسبت اینک چنان نامی بر آن مجموعه سگه خورده است. در نام کتاب‌هایی چون سفینه‌الکبری، السفینه‌الجراندیه (صغری و کبری) و سفینه‌النجاه و جز آنها هم دیده می‌شود.

واژه جنگ، در زبان چینی به گونه‌ای از زورق‌های بادبانی گفته می‌شده و می‌شود؛ اما در آن زبان آن طور که پسران شده‌ام استعمال مجازی ندارد. این کلمه در تاریخ و صاف (ضمن سخن از جلوس بایدو و اشاره به آورد و برد امتعه چین و ماچین و هند و سند) و در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی به مصداق واقعی آمده و ابن بطوطه هم در همان قرن هشتم، به همان مفهوم به صورت «جنگ» به قلم آورده است. اما کلمه جنگ چینی که به معنی کشتی بوده است در قرن نهم همسان با کلمه عربی سفینه برای مجموعه اشعار و نوشته‌های دیگر به کار گرفته است. شرف‌الدین علی یزدی (م ۸۵۸) در بیتی که برای آوردن بر روی «جلد جنگی» سروده بوده می‌گوید:

جنگ‌ها در بحر باشد و اندرین بحر شریف بحرهای بینی گهرزا وان گهرها بس لطیف



گونه‌ای دیگر از کتاب‌ها هست که چند یا چندین رساله و متن‌های منثور و همچنین ابیات گزیده را در خود دارد که به آنها معمولاً اطلاق «مجموعه» می‌شود و شاید درست نباشد که آن دفاتر چند رساله‌ای با سفینه و بیاض و جنگ از یک گونه دانسته شود.

گاهی که مجموعه‌های منتخب، نظم و شعر یا قطعات نثر نامی مشخص نداشته‌اند به مرور زمان از جانب درندگان بعدی نامی می‌یافته‌اند که آرام آرام مصطلح می‌شده است مانند «دواوین سته» موجود در کتابخانه چستریتی. همانطور که حبیب یغمائی بیاض (جنگ) قدیمی ۲۴۴۹ دانشگاه تهران را با نام «نمونه نظم و نثر فارسی» منتشر ساخت.

اما بعضی از جامعان سفینه و بیاض و جنگ، دفتر خویش را نامگذاری می‌کرده‌اند. آن تسمیه‌ها را در سه گونه می‌توان شناخت:

دسته‌ای جمع‌آمده‌هایی است بی‌هیچ‌گونه نظم خاصی همانند دفتر یادداشت که پاره‌پاره‌هایی از شعر و نثر و نسخه پزشکی و رمل و جفر و عزائم و تاریخ وقایع به دنبال هم یا لابه‌لای می‌آید. مشهورترین همه کَشکول شیخ‌بهای است و همانندهایش: زبیل، چنته، هزار پیشه و گنجینه. در میان آنها صاحب‌ذوقانی بوده‌اند که نامی چون «حاصل‌الحیوة» برگردآورده خود نهاده‌اند.

دسته‌ای دیگر که نمونه ممتازش با نام بیاض تاج‌الدین احمد وزیر شناخته و چاپ شده مجموعه‌ای است که آن وزیر خطه فارس در سال ۷۸۲ از دوستان و معاشران فاضل و صاحب‌نظر خود خواسته بود که هر یک در آن مطلبی مطابق ذوق خویش نویسند و آن را به کنزالجواهر من لطائف الاکابر موسوم ساخت.

دسته‌ای دیگر دفاتر نثری و شعری منتخب است که گردآورندگان، مندرجات آنها را به منظور تفهیم مطالب مورد نظر به ترتیب موضوعی پرداخته و با تزیین به ابواب و فصول منظم کرده‌اند؛ مانند نزهة المجالس خلیل شروانی (قرن هفتم)، مونس الاحرار بدر جاجرمی (قرن هشتم)، انیس الوحده و جلیس الخلوۃ محمود گلستانه اصفهانی (قرن هشتم) و نظایر آنها.

ممکن است از گردآورنده‌ای چند مجموعه برجای مانده باشد؛ مانند آنکه به طور تصادف دو جنگ شمس حاجی شیرازی را می‌شناسیم که یکی در ترکیه موجود است و دیگری در دست شادروان دکتر محمدحسین علی‌آبادی بود و اکنون معلوم نیست چه سرنوشتی یافته است و نزد کیست.

سنت گردآوری چنین مجموعه‌هایی در سراسر قلمرو زبان فارسی و در همه اعصار مرسوم بود و هم اکنون در کتابخانه‌هایی که دارای نسخه‌های خطی هستند نمونه‌های شایسته و ناشایسته از این دست نسخه‌ها می‌توان یافت. البته آنها که به قرون قدیم تعلق دارند بیش‌بهاثرند از آنچه در دوره‌های بعد کتابت شده‌اند. عصر ایلخانی بر تیموری ترجیح دارد و تیموری بر صفوی و ملاً صفوی بر قاجاری. در روزگار معاصر هم نمونه‌های خوبی مانند گلچین جهانبانی، بهترین اشعار (پژمان) و سفینه فرخ تالیف شده است و آنها برای آیندگان سرچشمه خوبی از شعر معاصر ایران خواهد بود.

امید است مجموعه‌ای که انتشارات سخن به چاپ خواهد رسانید بتواند سی‌چهل جلد از این گونه یادگارا را که در کتابخانه‌های جهان دور از دسترس پژوهندگان مانده‌اند با روشمندی در سلسله‌ای همسان منتشر کند تا رنج‌های فراموش شده گردآورندگان دلسوخته و صاحب ذوق آن گنجینه‌های مالامال ادبی با یاد آورده شود.

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۰	مقدمه
۳۱	ساخت و صورت سفینه شمس حاجی
۳۲	نام جنگ
۳۴	ویژگی‌های کتابتی
۳۶	غلط‌ها و غرایب املایی
۳۷	تصحیحات شمس حاجی
۳۸	افتادگی‌های سفینه شمس حاجی
۳۸	نکته‌هایی در باب شمس حاجی
۴۵	ممدوح شمس حاجی
۴۷	جنگ بیاضی مورخ ۷۵۱
۵۰	شعرهای شمس حاجی
۵۵	فهرست شعرای جنگ براساس تعداد ابیات
۵۸	القاب شاعران در جنگ شمس حاجی
۶۰	گویندگان جنگ شمس حاجی
۹۱	تحلیل ساختاری و محتوایی سفینه شمس حاجی
۹۳	تأثیرپذیری سفینه شمس حاجی از جنگهای دیگر
۱۰۵	فهرستی از مشترکات جنگ شمس حاجی با دیگر جنگها
۱۱۵	تفاوتهای مهم جنگ شمس حاجی با دیگر جنگها
۱۱۶	برخی فواید و امتیازات جنگ شمس حاجی

۱۲۹	متن سفینه
۱۳۱	ای جلالت فرش عزّت جاودان انداخته (عراقی)
۱۳۲	ای جز به احترام خدایت نبرده نام (کمال الدین اسماعیل)
۱۳۵	ای دل ترا که گفت به دنیا قرار گیر
۱۳۶	ز کار آخرت آن را خبر تواند بود
۱۳۸	چه داری ای دل از این منزل ستم برخیز
۱۴۰	کیست آن سباح، کو را هست بر دریا گذر
۱۴۶	امید لذت عیش از مدار چرخ مدار
۱۶۴	ای در محیط عشقت، سرگشته نقطه دل
۱۶۵	نعم طابت عشیات الصحاری (قاضی نظام الدین اصفهانی)
۱۶۹	صبا چو غالیه سایی گرفت در گلزار (عزالدين شروانی)
۱۷۰	که دارد چون تو معشوقی نگار و چابک و دلبر (عبدالواسع جبلی)
۱۷۳	یا صاحبی ایش الخیر ز آن سر و قله سیم بر
۱۸۸	ابر نوری علم بر گوشه افلاک زد
۱۸۸	بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند (ناصر خسرو)
۱۹۰	جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند
۱۹۳	سپیده دم که زند ابر خیمه بر گلزار (ظهیر فاریابی)
۲۰۰	سپیده دم که صبا مؤده بهار دهد
۲۰۲	چو زهره وقت صبح از افق بسازد جنگ
۲۰۳	گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
۲۰۵	یافت زی دریا دگر بار ابر گوهر بار بار (قطران)
۲۰۸	باد صبا به باغ دگر بار بار یافت (فلکی شروانی)
۲۱۲	ای کرده روح با لب لعل تو نوکری (پوریا جامی)
۲۱۴	هر کرا با رای صایب عقل مقرون کرده اند (حمید الدین جبلی)
۲۲۶	ازین مقرنس زنگار خورد دود اندود (جمال الدین عبدالرزاق)
۲۲۹	هر کس که سوی عرصه تحقیق راه یافت
۲۳۰	ای شمع زرد روی، که با اشک دیده ای (اثیر اخسیکتی)

- ۲۳۱ ای گردن احرار به شکر تو مطوق (ادیب صابر)
- ۲۳۲ شب دراز مرا دیده سیل بار بود (شمالی دهستانی)
- ۲۳۵ میان تیرگی خواب و نور بیداری (اثیر اومانی)
- ۲۳۶ ز خاطرست مرا صد هزار فتح الباب (قوامی)
- ۲۴۰ ای پیر سالخورده به تدبیر پیر باش
- ۲۴۱ ای منور به تو نجوم جلال (رشید وطواط)
- ۲۴۴ ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من (معزی)
- ۲۴۶ خیز و پیش آور بتا جام شراب (منوچهری)
- ۲۴۷ ای باده فدای تن تو باد تن من
- ۲۴۸ چون رایت صبح شد در نشان (شصت کله)
- ۲۵۰ ای خداوندی که از روی تفاخر بنده وار (انوری)
- ۲۵۱ در جهان هفت خصال است پسند حکما (اثیر اخسیکتی)
- ۲۵۲ روز شنبه صید را نیکوترست ای نیک نام (ناشناس)
- ۲۵۳ یکی غلامک هندو خریدم از بازار (مختاری غزنوی)
- ۲۵۶ از روم تا عراق و ز بغداد تا یمن (رضایی)
- ۲۵۹ ای سرت پشت کشف! مانند مار ابلقی (فخر مراغی)
- ۲۶۱ از آن روز کز مادر دهر زادم (ابوالعلاء گنجوی)
- ۲۶۱ لبالبست دهانم ز ماجرای چند (کمال اسماعیل)
- ۲۶۲ گر خواجه به خان چاکر آید (انوری)
- ۲۶۳ آن شنیدی که در بلاد شمال (سعدی)
- ۲۶۵ گفتم ز سپاهان مدد جان خیزد (مجیر بیلقانی)
- ۲۶۶ شهری که به از هزار ارژان باشد (جمال الدین عبدالرزاق)
- ۲۶۶ هجو می گویی ای مختث هان
- ۲۶۶ فلان الدین من ار هجو تو گویم
- ۲۶۷ نور رصدی به منده بوران ماند (ناشناس)
- ۲۶۷ رم به گردن ستوران ماند (نور رصدی)
- ۲۶۷ از عزیزی که سیم و زر باشد (ناشناس)
- ۲۶۸ دیروز جنگ بود مرا در میان راه (سوزنی)

- صائم الدهر اسبکی دارم (جمال الدین عبدالرزاق) ۲۶۸
- به دو خروار که مرا هر سال ۲۶۸
- من بنده و اسب هر دو امروز ۲۶۹
- ای صدر زمان مگو که از تو (شمس حاجی) ۲۶۹
- عهد کردم که بعد از این همه عمر (ناشناس) ۲۶۹
- لبالبست دهانم ز ماجرای چند (ناشناس) ۲۷۰
- بلیت بشاهد شوخ ظریف (عثمان عبیدی) ۲۷۰
- ای دولت به تیغ انتظارم کشتی (مجد همگر) ۲۷۰
- چون نیست طمع که در کنارت بینم ۲۷۱
- هرگز ز دماغ بنده بوی تو نرفت ۲۷۱
- می خور که ز دل کثرت و قلت برد (ناشناس) ۲۷۱
- ای زلف خوشتر از خوکاتی نیکو (مهستی) ۲۷۱
- آن باده که جان به جای جام است او را (عمر خیام) ۲۷۲
- طلب ای عاشقان خوش رفتار (سنایی) ۲۷۲
- درگه خلق همه زرق و فربیس و هوس ۲۷۸
- مکن در جسم و جان منزل که این دوست و آن والا ۲۷۹
- ایا معبود بی همتا خدایی را سزاواری ۲۸۴
- ای سنایی بی کله شو گرت باید سروری ۲۸۶
- دلاگر طالب عشقی ز دون حق تبرّا کن ۲۸۷
- کی تواند هر دلی اسرار سبحان داشتن ۲۸۸
- جهان تیره ست و ره مشکل جنیبت را عنان درکش ۲۸۸
- گیتی بسی سیمین بران بر باد دادست ای عجب ۲۸۹
- گر تو پنداری ترا لطف خدایی نیست هست ۲۹۰
- ای چراغ خلد زین مشکات مظلم کن کنار (عطار) ۲۹۱
- هر که جان در باخت بر دیدار او ۲۹۵
- ای آنکه هیچ جایی آرام جان ندیدی ۲۹۶
- به دریایی در افتادم که پایانش نمی بینم ۲۹۷
- قدم در نه چو مردان اندرین کار ۲۹۸

۲۹۹	ای چو گویی گشته در میدان او
۲۹۹	کاریست قوی ز خود بریدن
۳۰۰	هر که را سودای این سودا بود
۳۰۱	چند جویی در جهان یاری ز کس
۳۰۱	در ره عشاق نام و ننگ نیست
۳۰۲	در درد عشق یک دل بیدار می نبینم
۳۰۲	هر شبی وقت سحر در کوی جانان می روم
۳۰۴	پیر ما می رفت هنگام سحر
۳۰۵	ما بار دگر گوشه خمار گرفتیم
۳۰۵	ما ترک مقامات و کرامات گرفتیم
۳۰۶	تا دل لایعقل دیوانه شد
۳۰۶	پیر ما وقت سحر بیدار شد
۳۰۸	جانا فروغ عشقت در جسم و جان نکشید
۳۰۸	گر در صف دین داران دین دار نخواهم شد
۳۰۹	به کدام دست گیرم سر زلف عنبرینت
۳۰۹	چه پادشاست که از خاک پادشا سازد (مولانا جلال الدین)
۳۱۰	خشم مکن خواجه پشیمان شوی
۳۱۱	با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین
۳۱۲	دگر باره بشوریدم بدان سانم به جان تو
۳۱۳	آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست
۳۱۴	برو، برو، که نفورم ز عشق عارآمیز
۳۱۵	آن نفسی که با خودی یار چو خار آیدت
۳۱۶	ما آتش عشقیم که بر موم رسیدیم
۳۱۶	خبرت هست که در شهر شکر ارزان شد
۳۱۸	اسیر شیشه کن آن جانیان دانا را
۳۱۹	بعد از سماع گویی آن ذوقها کجا شد
۳۲۰	بیا که دانه لطیفست، رو، ز دام مترس
۳۲۱	تدبیر کند بنده و تقدیر نداند

- ۳۲۲ عشق جهان پیسه بود گاه خوشی گاه بدی
- ۳۲۴ ای خدا، این وصل را هجران مکن
- ۳۲۴ تو نقش نقش‌بندان را چه دانی
- ۳۲۵ بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد
- ۳۲۶ به خدمت لبث آمد به انتجاع شکر
- ۳۲۷ یک چند رندند این طرف، در ظل دل پنهان شده
- ۳۲۸ ای در طواف ماه تو ماه و سپهر و مشتری
- ۳۲۹ مرغی که ناگهانی در دام ما درآمد
- ۳۳۰ هم نظری، هم خبری، هم قمران را قمری
- ۳۳۱ اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
- ۳۳۲ سیر نمی‌شوم ز تو، ای مه جان فزای من
- ۳۳۳ چند گویی که چه چاره‌ست و مرا درمان چیست
- ۳۳۴ ای در طواف کعبه‌ات حور و ملک انس و پری (سلطان ولد)
- ۳۳۶ کی باشد ازین نشیب نمناک (سمرقندی)
- ۳۴۶ تا چند به عقل خویش نازی (شمس حاجی)
- ۳۴۹ ز حال دل خبری گوز حرف و صوت گذر کن
- ۳۵۰ پیش جانان ترک جان خواهیم گفت
- ۳۵۱ ای از عذار نازک تو تازه جان باغ
- ۳۵۵ سپیده دم چو صبا مست بوی یار بود
- ۳۶۱ در خانه‌ای که هفت بود کدخدای او
- ۳۶۲ خطیست نوشته بر جبینم
- ۳۶۲ دوش چون آفتاب پنهان شد (شرف‌الدین شفروه)
- ۳۶۵ دیدی تو اصفهان را آن شهر خلد پیکر
- ۳۶۷ زشت باشد گله دوست به دشمن کردن
- ۳۶۸ دی چو یارم به گلستان شده بود
- ۳۶۹ گلشن امسال به رنگی و نوایی دگرست
- ۳۶۹ خوش بهاریست چه گویی سوی صحرا نرویم
- ۳۷۰ گر توانی ای صبا بگذر شبی در کوی او

- ۳۷۱ ای مرا با خود آشنا کرده
- ۳۷۲ از لب نوش خودم جامی بده
- ۳۷۲ آکُوس تَلالَات بِمدام (عراقی)
- ۳۷۸ چو چشم شوخ تو آغاز کبر و ناز کند
- ۳۷۹ بیا که خانه دل پاک کردم از خاشاک
- ۳۷۹ نمی دانم چه بد کردم که نیکم زار می داری
- ۳۸۰ به یک کرشمه که چشمت بر ابروان انداخت
- ۳۸۱ گر نظر کردم به روی ماه رخساری چه شد
- ۳۸۲ مرا از هر چه می بینم رخ دلدار اولیتر
- ۳۸۳ عشق شوری در نهاد ما نهاد
- ۳۸۴ ناخورده شراب می خروشم
- ۳۸۴ در صومعه نگنجد رند شیرازخانه
- ۳۸۵ یک لحظه دیدن رخ جانانم آرزوست
- ۳۸۶ ای خوشا دل کاندرو از عشق تو جانی بود
- ۳۸۸ ساقی قدح می مغان کو
- ۳۸۸ چه خوش باشد که دلدارم تو باشی
- ۳۸۹ سهل گفתי به ترک جان گفتن
- ۳۸۹ درین ره گر به ترک خود بگویی
- ۳۹۰ راحت سر مردمی ندارد
- ۳۹۰ از در یار گذر نتوان کرد
- ۳۹۱ ناگه بت من مست به بازار برآمد
- ۳۹۲ با درد خستگانت درمان چه کار دارد
- ۳۹۳ ناگه از میکده فغان برخاست
- ۳۹۳ هر که او دعوی هستی می کند
- ۳۹۴ آمد به درت امیدواری
- ۳۹۴ باز دلم عیش و طرب می کند
- ۳۹۵ ترسایچه شنگی، شوخی شکرستانی
- ۳۹۶ ای مرغک نازنین پر و بال

- ۳۹۸ با عشق قرار درنگنجد
- ۳۹۸ هین دردهید باده که آنها که آگهند (قمری آملی)
- ۳۹۹ رخ و زلفت از شگرفی صفت بهار دارد (کمال الدین اسماعیل)
- ۴۰۰ خطه نیکی نگارخانه چین است (زین الدین قدسی)
- ۴۰۰ من مستم و رند و لاابالی (سید اشرف کاشی)
- ۴۰۳ دارم آن عزم که ناگاه شبیخون آرم (ناشناس)
- ۴۰۳ دشمن ما را سعادت یار باد (نجم الدین زرکوب تبریزی)
- ۴۰۴ در پست من ز سر ملک جهان برخیزم (عمده قاضی بدر)
- ۴۰۴ ای پسرشکرکن و باش قضا را خرسند (سنایی)
- ۴۰۵ گرچه درستم در مدح و غزل یکبارگی (انوری)
- ۴۰۷ نگار من چو مزاج مبارک خود را
- ۴۰۷ فضل خدای را که تواند شمار کرد (سعدی)
- ۴۰۹ توانگری نه به مالست پیش اهل کمال
- ۴۱۰ ای آن که فتنه بر رخ دنیای دلیری
- ۴۱۲ ای که پنجاه رفت و در خوابی
- ۴۱۴ ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست
- ۴۱۶ خوشست عمر دریغا که جاودانی نیست
- ۴۱۸ گناه کردنِ پنهان به از عبادت فاش
- ۴۱۹ شرفِ نفس به جودست و کرامت به سجود
- ۴۲۰ اگر خدای نباشد ز بنده ای خشنود
- ۴۲۱ صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش
- ۴۲۲ دنیی آن قدر ندارد که برو رشک برند
- ۴۲۳ ای روبهک چرا نشستی به جای خویش
- ۴۲۴ بسیار سالها به سر خاک ما رود
- ۴۲۴ اگر لذت ترک لذت بدانی
- ۴۲۵ نه هر که جانورند آدمیتی دارند
- ۴۲۵ برخیز تا تفرج بستان کنیم و باغ
- ۴۲۶ نظر خدای بینان طلب هوا نباشد

- ۴۲۷ ز هر چه هست گزیر است و ناگزیر از دوست
 ۴۲۸ کیست آن فتنه که با تیر و کمان می‌گذرد
 ۴۲۹ کاروانی شکر از مصر به شیراز آید
 ۴۲۹ مجنون عشق را دگر امروز حالت است
 ۴۳۰ دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد
 ۴۳۱ فرخ صباح آن که تو بر وی گذر کنی
 ۴۳۲ کس این کند که دل از یار خویش بردارد
 ۴۳۳ ای کآب زندگانی من در دهان تست
 ۴۳۴ اینان مگر ز رحمت محض آفریده‌اند
 ۴۳۵ غم زمانه خورم با فراق یار کشم
 ۴۳۶ چرا به سرکشی از ما عنان بگردانی
 ۴۳۶ چو ترک شاهد من دلبری به شگی نیست
 ۴۳۷ دام دل از هوس یار بر نمی‌گیرد
 ۴۳۷ گر مرا دنیا نباشد خاکدانی گو مباش
 ۴۳۸ ز حد گذشت جدایی میان ما ای دوست
 ۴۳۹ عشق ورزیدم و عقلم به ملامت برخاست
 ۴۳۹ ای به دیدار تو روشن چشم عالم‌بین من
 ۴۴۰ دی به چمن برگذشت سرو سخن‌گوی من
 ۴۴۱ از این تعلق بیهوده تا به من چه رسد
 ۴۴۱ سَلِ الْمَصْنَعِ رَكْبًا تَهِيْمُ فِي الْقُلُوْبِ
 ۴۴۲ خبر برند به بلبل که عهد می‌شکند گل
 ۴۴۳ فراق را دلی از سنگ سخت تر باید
 ۴۴۴ کدام کس به تو ماند که گویمت که چنوبی
 ۴۴۵ یاد می‌داری که با ما جنگ در سر داشتی
 ۴۴۶ آن سرو که گویند به بالای تو ماند
 ۴۴۷ خبرت هست که بی‌روی تو آرامم نیست
 ۴۴۸ قیمت گل برود چون تو به گلزار آیی
 ۴۴۸ بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

- ۴۴۹ حدیث عشق به طومار در نمی گنجد
- ۴۴۹ کس به چشمم در نمی آید که گویم مثل اوست
- ۴۵۰ رها نمی کند ایام در کنار منش
- ۴۵۱ ز رفت تا تو بر فتی خیالت از نظرم
- ۴۵۲ عشق بازی نه من آخر به جهان آوردم
- ۴۵۳ این تویی یا سرو بستانی به رفتار آمدست
- ۴۵۴ در من این عیب قدیم است و به در می نرود
- ۴۵۴ در من این هست که صبرم ز نکورویان نیست
- ۴۵۵ در من این هست که صبرم ز نکورویان نیست
- ۴۵۶ مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است
- ۴۵۷ اگر تو میل محبت کنی و گر نکنی
- ۴۵۷ سرو بلند بین که چه رفتار می کند
- ۴۵۸ چون من به نفس خویشتن این کار می کنم
- ۴۵۹ نه تنها من گرفتارم به دام زلف زیبایی
- ۴۶۰ شب دراز به او مید صبح بیدارم
- ۴۶۰ تو آن نه ای که دل از صحبت تو برگیرند
- ۴۶۱ ای ساربان آهسته رو کارام جانم می رود
- ۴۶۲ خلاف شرط مودت چه مصلحت دیدی
- ۴۶۳ ساعتی کز درم آن سرو روان باز آمد
- ۴۶۳ تفاوتی نکند قدر پادشایی را
- ۴۶۴ آن که بر نسترن از غالیه خالی دارد
- ۴۶۴ آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد
- ۴۶۵ کمان سخت که داد آن لطیف بازو را
- ۴۶۶ از تو دل بر نکم تا دل و جانم باشد
- ۴۶۶ هر که به خویشتن رود ره نبرد به سوی او
- ۴۶۷ ترک من کان دهندش پسته خندان من است (مجد همگر)
- ۴۶۸ شب وداع چو نام سحر پدید آمد
- ۴۶۹ در جهان دلشده ای نیست که غمخوار تو نیست

- ۴۷۰ بر بود دلم در چمنی سرو روانی
- ۴۷۰ نهرسی هرگز یک شب که ای پژمان من چونی (سیف اسفرنگی)
- ۴۷۱ ما را هوس عشق تو از کار بر آورد
- ۴۷۲ دی بامداد آن صنم آفتاب روی (سیف فرغانی)
- ۴۷۲ هر چند دیده هرگز رویت ندیده باشد
- ۴۷۳ رویی، چگونه رویی، رویی چو آفتابی
- ۴۷۳ گر بر دل من رحم کند یار چه باشد (کمال الدین اسماعیل)
- ۴۷۴ دلبر! درد مرا درمان بده (بیانی)
- ۴۷۵ خورشید حسنت ای جان هفت آسمان بگیرد
- ۴۷۵ مکن ای دلبر شیرین دل من تنگ مدار
- ۴۷۶ دگر بار از نسیم نوبهاری (اثیر اومانی)
- ۴۷۶ ای به ناکام ز روی تو مرا مهجوری
- ۴۷۷ هیچ دردی به تو ای مایه درمان مرصاد (اثیر اخسیکتی)
- ۴۷۷ شمع دل را شب هجران تو سر سوخته ام (مجیر بیلقانی)
- ۴۷۸ هر دم به بند زلف شکاری دگر مگیر
- ۴۷۹ به چمن برای روزی سپه بهار بشکن (فخرالدین اسعد گوگانی)
- ۴۷۹ به رخت چه چشم دارم که نظر دریغ داری (شرف الدین شنروه)
- ۴۸۰ چیست رسم بی دلان افکندگی
- ۴۸۱ امروز چنانی ای پری روی (حاجی سعد تبریزی)
- ۴۸۱ زان خط که ترا بر گل رخسار کشیدند (عزالدین شروانی)
- ۴۸۲ این منم در صحبت جانان که جان می پرورم (همام تبریزی)
- ۴۸۳ بر کف ماه نیکوان جام چو آفتاب بین
- ۴۸۳ پیکی مبارک است نسیم سحرگهی
- ۴۸۴ سر تا قدم به آب حیاتت سرشته اند
- ۴۸۴ بیا دمی بنشین تا دلم بیاساید
- ۴۸۵ دلم ز عهده عشقت برون نمی آید
- ۴۸۶ غنچه خندان فدا بادت چو بگشایی دهن
- ۴۸۷ معذورم اگر ورزم سودای چنین یاری

- ۴۸۷ کجا روم که کمند تو می کشد بازم.
 ۴۸۸ مرا چو یاد لبث بر سر زبان آید
 ۴۸۸ قیامت دیدم از روز جدایی
 ۴۸۹ من آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
 ۴۸۹ روی زیبا چون تماشا را به گلزار آورد
 ۴۹۰ ساقی همان به کامشبی در گردش آری جام را
 ۴۹۱ آرزومندم ولکن کو قدم
 ۴۹۲ به جز از صورت آراسته چیزی دگرست.
 ۴۹۲ گر چه سیاحان جهان گردیده اند
 ۴۹۳ مگر تنگین دل است و جان ندارد.
 ۴۹۳ من از دنیا و مافیها دل اندر نیکوان بستم
 ۴۹۴ به معنی چون شود صورت مزین
 ۴۹۵ ملامت می کند دشمن مرا در عشق ورزیدن
 ۴۹۶ خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست
 ۴۹۶ مرا چو سرو تو باید به بوستان چه کنم
 ۴۹۷ از تشنگی بمردم ای آب زندگانی
 ۴۹۷ در آرزوی تو گشتم به هر دیار بسی
 ۴۹۸ دل را به جای زلفت جایی دگر نباشد
 ۴۹۹ آن را که حسن و شکل و شمایل چنین بود
 ۴۹۹ سپیده دم چو شود تازه از صبا شیراز (ناصرالدین بهجه شیرازی)
 ۵۰۰ صبح از افق برآمد ساقی بیار جامی
 ۵۰۰ هر کس که نیست عاشق می دان که جان ندارد
 ۵۰۱ شوریدگان مستیم از ساغر حقیقت
 ۵۰۲ لنا قلق و هم کانوا جوارا.
 ۵۰۳ یا وصلک غایة الامانی
 ۵۰۳ برقع از روی دلستان بگشاد
 ۵۰۴ ای عاشقی که جویی از دل نشان معنی
 ۵۰۵ از چهره گل نقاب برخاست

- از شکنج طره یکره نافه‌ای بر ما فشان ۵۰۷
- صبا مشاطگی از سر گرفتست ۵۰۷
- دل من بس پریشان است بی تو ۵۰۸
- از سر لطف رحمتی بر دل ما نمی‌کنی ۵۰۸
- وه که چه فتنه می‌کند نرگس نیمه مست تو ۵۰۹
- چه کنم که آن شکرلب سر وصل ما ندارد ۵۱۰
- ای شده سرو بوستان بنده تو براستی ۵۱۱
- حاش لله که مرا بی تو قراری باشد ۵۱۱
- آنچه من از تو دیده‌ام وز ستمت کشیده‌ام (ابن زنگی شیرازی) ۵۱۲
- تا خطش بر می‌دمد زیبا ترست ۵۱۳
- ماه رویا بر جمالت عاشقم تدبیر چیست ۵۱۳
- ای کاج کان نگار من از تو در آمدی ۵۱۴
- گر صبا خاکی ز کویش سوی گلزار آورد ۵۱۴
- ای باد بوی مشکین از زلف یار بستان (شیخ خلیل شیرازی) ۵۱۵
- افسوس بر کسی که به رویت نظر نداشت (قنادی شیرازی) ۵۱۶
- ای ربوده عقل و صبر از عاشق شیدا به چشم ۵۱۷
- دوش از میان صد حرج می‌خواستم یکدم فرج ۵۱۸
- هر سر مویم هر چند که صد دیده شود (جلال‌الدین عتیقی) ۵۱۹
- بتی که در دل او ذره‌ای وفا باشد ۵۱۹
- از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد ۵۲۰
- گر از باد بوی تو بشنیدم ۵۲۰
- امشب ای صوفی بیا تا در برش منزل کنیم ۵۲۱
- اسرار تو عشاق تو دانند کماهی (عمادالدین کرمانی) ۵۲۲
- خلیل عشق جانانم روم در نار بنشینم (آغای تبریزی) ۵۲۲
- اگر در عمر خود باری شبی با یار بنشینم (شمس حاجی شیرازی) ۵۲۳
- رحمتی کن که دل آشفته جگر سوخته‌ام (جلال‌الدین عتیقی) ۵۲۴
- آتشی هست و تنم نیست مگر سوخته‌ام (شمس حاجی شیرازی) ۵۲۵
- در خرابات همه شیوه مستانه خزند (جلال‌الدین عتیقی) ۵۲۶

- ۵۲۷ دلبرانی که ز لب صاحب تنگ شکرند (شمس حاجی شیرازی)
- ۵۲۸ آن سرو کیست کز دور رخسار می نماید (جلال الدین عتیقی)
- ۵۲۹ لاله به رنگ رویت رخسار می نماید (شمس حاجی شیرازی)
- ۵۳۰ دوش بوی خاک کویش از صبا بشنیده ام (جلال الدین عتیقی)
- ۵۳۱ لعل یار خویش آن کان شکر بوسیده ام (شمس حاجی شیرازی)
- ۵۳۲ به سر زلف سیه دوش گره بر زده بود (اوحدی مراغی)
- ۵۳۳ خط آن مه که رقم بر لب کوثر زده بود (شمس حاجی شیرازی)
- ۵۳۴ دلبرا دو دل سخت تو وفا نیست چرا (اوحدی)
- ۵۳۵ صنما یک سر مو در تو وفا نیست چرا (شمس حاجی)
- ۵۳۵ وه که امروز چه آشفته و بی خویشتنم (اوحدی)
- ۵۳۶ وه که امروز ز وصل تو نه با خویشتنم (شمس حاجی شیرازی)
- ۵۳۶ شبی از راه بیداری ترا در خواب می جستم
- ۵۳۷ نشان عشق به جز گشت و گوی چیزی هست
- ۵۳۸ غلام زنده دلی ام که در وفای تو باشد
- ۵۳۹ مهر تابان رخس بگرفت ره مهتاب را
- ۵۴۰ تو مپندار که عاشق شده ام من حالی
- ۵۴۰ یک سرو ناز بر سر این راه دیده ام
- ۵۴۱ مرا ز روی تو ای دوست صبر ممکن نیست
- ۵۴۱ عاشقان چون جان فدای طلعت یاران کنند
- ۵۴۲ منم که جز غم عشق تو هیچ کار ندارم
- ۵۴۳ زهی ز نور خیالت دو چشم جان روشن
- ۵۴۳ دلم بردی به رعنائی و اکنون قصد جان داری
- ۵۴۴ گر مرا در عمر خود آن مه دمی همدم بود
- ۵۴۵ به زلف چون شب قدر و به رخ چو صبح وصال
- ۵۴۶ غرق خونم از نم این دیده دریافشان
- ۵۴۷ آن که هر لحظه به نوعی دل ما آزارد
- ۵۴۷ شبی حکایت دل با صبا همی گفتم
- ۵۴۸ تا کی دلم از وصل تو مهجور نشیند

۵۴۹	با درد دلیم اگر تو آنی.....
۵۴۹	با عشق تو کار درنگنجد.....
۵۵۰	رفت روزی در بیابان اصمعی.....
۵۵۰	خضم پنداشت که با من به جدل گردد راست.....
۵۵۱	من نیم زان شاعران پر طمع.....
۵۵۱	ما دل ز وفای خلق برداشته ایم.....
۵۵۱	از عکس تو آتش گل سیراب شود.....
۵۵۱	ای جام لب لباب از آب حیات.....
۵۵۲	ای داده لب لباب به عاشقان تاب حیات.....
۵۵۲	ای ماه خطا زلف پر از چین داری.....
۵۵۲	هر لحظه کشم هزار بیداد از تو.....
۵۵۲	گر یار ز ما کناره جوید مهلت.....
۵۵۲	معشوق اگر با تو ستیزد مستیز.....
۵۵۳	یکباره مطیع می پرستان شده ایم.....
۵۵۳	مجموع صد و هشتده نگهدار نخست.....
۵۵۳	با مورچه ای چند ستیزی آخر.....
۵۵۳	درین سفینه نگه کن به چشم معنی بین (کمال الدین اسماعیل).....
۵۵۵	پیوستها.....
۵۵۷	آغای تبریزی.....
۵۶۲	شیخ خلیل شیرازی.....
۵۶۵	زین الدین قدسی.....
۵۶۹	حاجی سعد تبریزی.....
۵۷۳	شمالی دهستانی.....
۵۸۵	عثمان عبیدی.....
۵۹۴	دیوانچه عز شروانی.....
۶۰۷	عمادالدین کرمانی.....
۶۲۱	عمده قاضی بدر (پدر؟).....

۶۲۶	فخرالدین قنادی شیرازی
۶۲۸	فخر مراغی
۶۳۲	قطب‌الدین یحیی ابن زنگی شیرازی
۶۳۶	شیخ نجم‌الدین زرکوب تبریزی
۶۴۵	نورالدین رصدی
۶۵۲	غزل سرگردان
۶۵۳	تقویم شادخواری
۶۵۷	شش غزل از شمس حاجی (استاد ایرج افشار)
۶۶۳	فهرست اعلام
۶۷۱	کتابنامه

مقدمه اساسی برای شناخت دوره‌های کهن شعر فارسی قلمداد کرده‌اند.^۱



یکی از مهمترین جنگ‌های بازمانده از قرن هشتم، جنگ شمس حاجی شیرازی مورخ ۷۴۱ است که نگارنده آن را بررسی و تصحیح کرده است؛ کاتب و تدوینگر این جنگ یک نفر است و همین اهمیت مضاعف به آن داده است.

در این کتاب سعی ما بر این بوده که:

(الف) تا آنجا که در توان محدود ما می‌گنجد متن درست و اصیلی در اختیار خواننده قرار بگیرد و برای نيل به این مهم به دستنویس‌های کهن دیوان‌هایی که طبع انتقادی از آنها در دسترس نبوده حتی الامکان رجوع شده است. همچنین اشعار جنگ با دیوان شاعران مقابله شده است.

(ب) ساختار و محتوای جنگ شمس حاجی با جنگ‌های معتبر مطابقه شده است تا میزان ابتکار و تأثیر و تأثر جنگ پردازان از یکدیگر تا حدودی مشخص شود.

(ج) تحقیق در باب شاعران گمنام و کمتر شناخته شده‌ای که شعرشان در این جنگ آمده و تدوین و عرضه مجموعه اشعار این شاعران گمنام بخش دیگری از مندرجات این کتاب است. از رهگذر این بررسی‌ها نتایجی حاصل شده که شاید برای اهل نظر تازگی‌هایی داشته باشد.

در پایان باید از دوست دانشمند، جناب آقای نادر مطلبی کاشانی که نکته‌های مهمی را گوشزد کردند و از دوست عزیز و محقق، آقای جواد بشری که از دانش گسترده ایشان در زمینه جنگ پژوهی بهره‌ها برده‌ام و سرکار خانم صدقیان و همکارانشان در مؤسسه گل‌آذین که حروف نگاری این کتاب را برعهده داشتند و از جناب آقای علمی مدیر فرهنگ پرور انتشارات سخن که اسباب نشر این کتاب را فراهم کردند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

همسر عزیزم عاطفه کمک‌های مؤثر و سودمندی کرد و شاید بی‌یاوری او این کتاب به سرانجام نمی‌رسید. از ایشان هم سپاس فراوان دارم.

از شمس حاجی شیرازی جز سفینه‌ای که خوانندگان پیش روی دارند، بیاضی موزخ ۷۵۱ نیز وجود داشت که استاد ایرج افشار به معرفی آن همت گماشت؛ به عبارت دیگر فضل تقدم و تقدم فضل در باب «شمس حاجی و جنگ او» با ایشان است؛ پس سزاوار است که این وجیزه چون نیازی ناچیز به محضر بلند او پیش کش شود که خدمتگزار نستوه فرهنگ ایران است و پشتیبان «ملیت» تبار ایرانی؛ مردی که هیچ ساحتی از «ایران‌شناسی» نیست که نشانی از کوشش و عشق او در آنجا نمایان نباشد...

و حمداً له ثم حمداً له

اسفند ۱۳۸۷

www.ketab.ir